

بمناسبت ششمین سال مرك هدایت

آثار صادق هدایت

سخنرانی «ژیلبر لازار» نویسنده و محقق فرانسوی

۲

قهرمانان داستانهای او نیز تنوع اعجاب آوری دارند. هدایت آنها را از میان همه طبقات جامعه، از ثروتمندان و بی چیزان گرفته تا شهریان و روستائیان انتخاب می کند. در همه خانواده ها راه می یابد و رخنه می کند. در خانه اشرف متجددی که در مجلس رقص شبانه یکی از کلوبهای مجلل تهران بهسدیگر و عده دیدار می دهند، در «اندرون» يك خانواده بازاری که زندگی قدیمی دارند، یادگر کلبه روستائی بیچاره ای که تنها يك اطاق دارد و برای جدا کردن قسمتی از قسمت دیگر آن باید گلیم کهنه ای در میان بیاویزد. گروه مردم در داستانهای او فراوانند. روستائیان در زنی که شوهرش را گم کرد، داش مشدیها و لوطیان در دوش آش آکل، دکانداران و دوره گردان تقریباً در همه جا، و گاهی نیز ملایان و روحانیان کوچک. کارگران، که عده آنها از سی سال با اینطرف در ایران بسیار زیاد شده است، در داستان «فردا»، آخرین داستانی که هدایت چاپ کرد، ظاهر می شوند. گاهی قهرمانانش اشخاص پولدار و حتی بسیار توانگری هستند. حاجی آقا، طولانی ترین داستانهای هدایت، کاسبان- توانگر بازار را توصیف میکنند؛ جائیکه اشخاصی با سرو وضع محقر، معاملات بزرگی انجام می دهند. اما اغلب قهرمانان او از میان طبقات متوسط انتخاب شده اند. شبهای ورامین، یکی از بهترین داستانهای او، زندگی راحت یکی از خانواده های ملاک متوسط اطراف تهران را نشان می دهد. که در ملک شان زندگی می کنند و خودشان به کشت و زرع می پردازند. در بن بست، یکی دیگر از داستانهای خوب او، کارمندی در شهرستان است که زندگی یکنواخت او در میان اداره و منقل تریاکش می گذرد. هر دی که نقشش را کشت يك معلم محترم ادبیات ایرانی است که ریژه خوار خوان قدامت است و می کوشد که از راه زهد و ریاضت به وادستگی کامل صوفی واقعی برسد.

زنان در آثار هدایت جای مهمی دارند و بخصوص در این میان باید زنان جسور و پرحرف را ذکر کرد. نه اینکه در ایران مانند کشورهای دیگر دختران جوان محبوب و زنان ملایم و متین وجود ندارند، بلکه چنین زنانی در داستانهای

نویسنده کمیابند، دوراردوچهره «لاله» دختری بی پدر و مادر بچشم می خورد و لحظه ای عشق «زرینکلاه» به خر کجی زیبای دهاتی و یا خیالات ناگهانی ربابه، دختر کی که از پدر خشن خویش بد رفتاری دیده است خواننده را مجذوب می سازد. هدایت پیوسته زنان عاقله حراف و حاضر جواب را، پیریا جوان، ترجیح می دهد. ولی این ترجیح تنها جنبه ادبی دارد. کاملترین نمونه این قهرمان فراموش نشدنی او، علویه خانم است که به امامزاده ها می رود و پشت سر خود خانواده مضحکی را می کشد و زیر کانه با اغوای مقدسان مانند مومنه ای زندگی می کند و نقل مشاجرات او با زنان دیگر نشانه کمال ذوق نویسنده است که همیشه وارد زندگانی خصوصی می شویم. هدایت مهارت زیادی دارد که ضمن چند صفحه زندگی پر جوش و خروش اندرون را با همه اعمال، همه غمها و همه خشونتش مجسم سازد: مانند مشاجره دو زن در مرده خورها که بر سر میراث شوهر مشترکشان باهم دیگر در جنگند، تا وقتیکه آن مرحوم، که نمرده است، در برابرشان ظاهر می شود. همچنین اندرون حاجی آقا، این پیر مرد هشتاد ساله که با زنان متعددی ازدواج کرده است و روزیکه شباهت آخرین فرزند خود را با خویشاوند جوانی که اغلب بخانه اش رفت و آمد دارد در می یابد، علاقه ای را که با او دارد از دست می دهد. اما گاهی کمدی به تراژدی بدل می شود، مانند عاقبت غم انگیز آبیجی خانم زن از نظر افتاده و ناسازگار و محروم از عشق، که پیوسته بخواهر کوچک و جوان خویش حسد می ورزد و در روز ازدواج او خود کشی می کند. چند بار هم در مراسم ازدواج قدیمی شرکت می کنیم، یاد در صحنه جادوگری و خانه جادوگران که هنوز زنها مشتریانشان هستند.

همه این اشخاص را هدایت با چند وصف روشن و با چند گفتگو می آفریند. می تواند تصویر سریعی از آنها تهیه کند و آنها را با لباسها و محیطشان نشان دهد و اغلب روح آنها را هم کشف می کند و اداشان می سازد که بزبان خودشان از رنجها، شادیاها، امیدها و سر خوردگیهایشان حرف بزنند و فلسفه زندگی شانرا بیان کنند.

ماجرایی که برایشان آماده می کند اغلب غم انگیز است. اغلب داستان های او با مرگی پایان می یابد و کمتر داستانی است که چنین پایانی نداشته باشد. یکی با عشقی بی فرجام می میرد و یا مانند «داش آکل» که عشق خود را بی فرجام می انکارد؛ دیگری از ایمانی که ناگهان سر خورده است، و سومی قربانی وراثت مشنومی می شود. کارگر حرفچینی داستان فردا در اعتصابی کشته شده است.

حتی اگر داستان پاسبان خونینی نیز نداشته باشد، هدایت باعلاقه مخصوصی سراغ کسانی می‌رود که طبیعت، سرنوشت و یا اجتماع با آنان بی‌مهری کرده است. او می‌تواند با تشریح درست و بی‌پیرایه‌ای همه بدبختی‌های آنان و حتی آنچه را که خودشان هم از آن آگاهی درستی ندارند نشان دهد و دزدنی که شوهرش را گم کرد، دختر بیچاره‌ای است که در سراسر عمرش هیچ شادی دیگری بجز عشق شوهرش ندیده است، اما شوهر و دیگران نیز ترکش گفته‌اند، او نیز بنوبه خود کودک‌کش راره‌امی کند و از فلاکت اخلاقی تازه‌ای که سراغش آمده است بی‌خبر است. از خلال بیان خون‌سردانه‌ای که گاهی «موباسان» را بیاد می‌آورد می‌توان ترحم و خشم و نفرت نویسنده را تشخیص داد. در گرداب تصویر پسر بچه‌ای که پیراهن ژنده‌ای بتن دارد و زیر برف می‌لرزد و در یکی از کوچه‌های تهران در کنج خانه‌ای نشسته است درد آورو جانگزا است. اما آنچه از خلال همه اینها بچشم می‌خورد نوعی استهزاء تلخ است که نویسنده بدین بوسیله آن در برابر قساوت سرنوشت که اغلب رفتار خشونت‌آمیزی دارد، خویشتر را اقتناع می‌کند. بجدی که گاهی انسان در اثنای خواندن این داستانها آرزومی کند که کمی بیشتر شور و حرارت انسانی در آنها باشد و احساس می‌کند که نوعی سرخوردگی نویسنده را از ابراز عطف و بازداشت و احساس بیپودگی نسبت به همه چیز، مانع این شده است که محبت عمیق‌تری به قهرمانانش داشته باشد. مگر به قهرمانان بدبین و آگاهی که شبیه خود او هستند.

اما پاره‌ای از داستانهای او کاملاً از داستانهای دیگرش متمایزند. اینها داستانهایی هستند که لحن هزل‌آمیز دارند. هدایت در نقل انحرافات و جنبه‌های مضحک مهارت دارد. تصاویر استادانه بصورت کاریکاتوری درمی‌آورد و ساده‌ترین تحلیل‌ها را بصورتی انجام می‌دهد که در عین دقیق بودن، خنده‌آور است. هزل او گاهی خفیف است و به تعریف شوخی آمیز حوادث روزمره زندگی منتهی می‌شود که قهرمانانش با کمی شیطننت بصورت اشخاص جالب یا مسخره‌ای انتخاب شده‌اند در علویه خانم جمعی از مردمان نیک به زیارت مشهد می‌روند. زهد و تقدس آنان نه مانع جسارت‌ها و مشاجرات و دسیسه‌بازی‌هاشان است و نه بدگویی‌ها و اعتقادات باطل‌شان. «علویه خانم» در عین حال که تحلیل و تصویر بسیار جالبی است، داستان هجو آمیز اشخاص مشکوکی است که در همه مراکز بزرگ مذهبی، چه در اروپا چه در ایران، یافت می‌شوند و به لطایف الحیل از اعتقاد پاک مؤمنان سوء استفاده می‌کنند،

در دون ژوان گرج بهترین عبارات آنهایی است که نسل جوان کم و بیش بیکار و گمراهی را نشان می دهد که بتقلید از قهرمانان رومانها و فیلمهای کم ارزش خارجی می خواهد متجدد جلوه کند. این داستان، داستان ریشخند آمیز «دون ژوان» کوچکی است که فیس و افاده می کند و پرت و پلا بهم می بافتد تازن جوانی را که او هم مانند خودش ساختگی و کوتاه نظر است بنخود جلب کند.

گاهی این هزل خفیف و شوخ در عین حال آموزنده است. در داستان شیرین حاجی مراد موضوعی که از پنجاه سال با اینطرف در ادبیات ایران رسم شده است، یعنی انتقاد از حجاب زن دیده می شود. «حاجی مراد» یکی از دکانداران خوب بازار همدان است که اگر زنش برای او ناراحتی ایجاد نمی کرد صد درصد خوشبخت بود. روزی تصور می کند که او را زیر چادر در کوچه دیده است و در نتیجه شدت تنبیهش می کند، بدبختانه زن دیگری را بجای زن خود عوضی گرفته است و این حادثه دلتنگی زیادی برای قهرمان ما ایجاد می کند.

گاهی هم هزل شدید تر و انتقاد تلخ تر و عمیق تر است. و آن هنگامی است که نویسنده دیگر به «انحرافات» کاری ندارد بلکه بسراغ «تنگ»ها رفته است. هدایت که در زیر ظواهر سردارای حساسیت شدید است و پیوسته جویای پاکی نایابی است، از پستی روح، خودخواهی، حسابگریهای زشت، سود جوئیها، جاه طلبیهای دسیسه آمیز و بالاتر از همه از ریا کاری وحشت دارد. با چیره دستی نقاب از روی تنگ برمی دارد و آنرا مضحك و نفرت آور جلوه می دهد. در این مواقع ریشخند او بصورت کمدی شدیدی درمی آید که اغلب به لودگی نزدیک می شود، بی آنکه تغییری در مشخصات واقعی قهرمانان بدهد. بی شک غنی ترین اثر او از این نظر حاجی آقا است که در آن هدایت همه صفاتی را که در دنیا مورد نفرتش است در وجود شخص واحدی گرد آورده است. چهره این پیرمرد مشوم هرگز از خاطر خواننده بیرون نمی رود، مردی که زمانی دکاندار کوچکی بوده و اکنون میلیونها ثروت فراهم آورده است و هر چیزی را معامله می کند، حتی خون انسان را، هم ظالم است و هم عوام فریب و در عین حال بدرجه «هارپاگون» خسیس است. شهوتران، نازک نارنجی و ترسو است اما با زنان و خدمتکارانش شتمگر است، و بالاتر از همه اینکه بی اندازه ریا کار است. در این داستان، حادثه و سرگذشت بسیار کم است. پیش از اینکه حکایتی باشد بگرشته گفتگوهای دو نفری پیاپی است که در اثنای آنها رفته رفته مشخصات و روحیات و کارهای شخص اصلی داستان

روشن می شود. حاجی آقا که بدلیل راحتی یا صرفه جوئی در هشتی خانه اش می نشیند، ملاقاتهای بیشماری بامردم می کند و پیوسته مواظب رفت و آمد «اندرون» است. این ملاقاتها برای ماصحنه هائی را ایجاد کرده است که رنگ هجائی آنها گاهی خفیف است و گاهی برعکس بسیار تند و متهورانه، اما پیوسته لحن شوخی در آن باقیست. و عملاً اغلب صحنه های حاجی آقا کاملاً جنبه نمایشی دارد و به کمدی آداب و اخلاق نزدیک می شود.

برای رسیدن به نتیجه ای در باره آثار صادق هدایت، باید در باره زبان و سبک او هم سخنی گفته شود. آنچه در سبک نویسنده کی هدایت مشخص است بخصوص استعمال صحیح اشکال زبان عامیانه است.

هدایت در زبان فارسی اطلاعات وسیعی داشت. ادبیات قدیم ایران را خوب می شناخت و می دانست که چگونه از قالبهای معانی و بیان رایج در میان نویسندگان قدیم بهره مند شود: اما می دانست که این قالبها برای آثاری که تصمیم به نوشتن آنها دارد مناسب نیست، زبان ادبی فقط با استفاده از منابع گفتگوی عامیانه غنی می شود، و نویسندگان بزرگ قدیم نیز بموقع خود همین کار را کرده اند. در بعضی از فانتزی های و غوغا و غوغا و لغتگاری مقلدان ناپخته سبک قدما را ضمن قضیه (غزیه) های مضحک و هجو آمیز و باجملات عربی مغلوط و آشفته ای بشدت مسخره کرده است.

با وجود این هدایت بانی سبک تازه ای نیست. از او اواخر قرن گذشته نویسندگان دیگری پیش از او زبان عامیانه را وارد نوشته های خود کرده بودند. و در این میان کافیست که از «چرند و پرند» دهخدا و داستانهای چهارماده نام ببریم. امامی توان گفت که هیچ نویسنده ای پیش از او نتوانسته بود با چنین وضع طبیعی و ساده ای هر وقت که بخواهد لحن را تغییر دهد.

هدایت بسهولت می تواند قسمتهای وصفی داستانرا با گفتگوها پیوند دهد. و قتیکه نویسنده از زبان خودش سخن می گوید، سبکی ساده، محکم و بی تکلف دارد. هم از فضل فروشی و کهنه پردازی و هم از گردآوری و استعمال لغات عامیانه نا آشنا و پرسر و صدا برای جلب توجه خواننده، گریزان است. جملات خود را دستکاری نمی کند، بلکه بسهولت و روانی می نویسد (و با چنین بنظر میرسد) و آنچه را که بخواهد می گوید.

اما بخصوص در قسمت گفتگوها است که استادی او جلوه می کند. در اینجا است که از کنجینه لغات بسیار فراوانی استفاده می کند و بسا مهارت هنرمندانه ای هر يك از قهرمانانش را بزبانی که شایسته او است بگفتگو

وامی دارد گفتگوهای که در داستان‌های او هست چنان زنده و طبیعی است که گویی آنها را عیناً هنگام وقوع حادثه یادداشت کرده اند.

هدایت قسمت مهمی از این توفیق خود را مرهون عبارات عامیانه و اقوال و ضرب‌المثل‌هایی است که گاهی بوفور حیرت‌آوری در آثارش دیده می‌شود. هدایت بزبان عامیانه نیز مانند فلکلر علاقه داشت و گنجینه لغات و عباراتش را در همه جا، از کوچه‌های تهران گرفته تا دور دست‌ترین شهرستان‌ها غنی می‌کرد. و حاصلی که از این راه برداشته است چنان فراوان است که گاهی حتی خواننده تحصیلکرده ابرانی هم در مقابل بدوییراه‌هایی که «علویه خانم» تبار رقیبش می‌کند متحیر می‌ماند. اما هدایت به گفتگو ما هم رنگ و لطفی می‌بخشد که مترجمان را از ترجمه آنها عاجز می‌سازد. زیرا از خلال این استعارات و ضرب‌المثل‌ها هوش ملت ایران و فلسفه ساده لوحانه و در عین حال زیرکانه اش که آثار هدایت از آن آکنده است می‌درخشد.

اکنون وقت آن رسیده است که از گفته‌هایمان نتیجه‌گیری کنیم. آیا هدایت پیروزی خود را در مدیون چیست؟ اهمیت عظیم آثار او در ادبیات معاصر ایران زائیده چیست؟

نخست باید صفات و مشخصات مخصوص نویسنده را ذکر کرد: کنجکاوی دامنه‌داری در باره مردم و اشیاء، قدرت مشاهده، مخیله مستعد و حتی آماده برای تخیلات عجیب، مطالعات وسیع فارسی و اروپائی، حساسیت دقیق هنری، استعداد عظیمی در پرداختن داستانها و تسلط کامل بر زبان. مجموع این چیزها کفایت که مشخصات استثنائی و جالبی به آثار او ببخشد.

از سوی دیگر این نویسنده توانسته است در مسیر تاریخ پیش برود. از پنجاه سال باینطرف ادبیات ایران، مانند جامعه ایرانی، در مرحله تحولی بسر می‌برد. میراث افتخار آمیز گذشته، با تأثیرات خارجی غنی ترمی شود. از میان جوش و خروش افکار جدید، اشکال تازه‌ای ظهور می‌کند. نوع ادبی «داستان کوتاه» کمی پیش از هدایت بمیان آمده بود و هدایت آنرا قالب مناسبی برای استعداد خویش یافت. آئینه‌هایی از آن ساخت و چهره‌های گوناگون مردم کشور خود را در آن منعکس کرد.

ما در اینجا به آنچه می‌خواهیم اشاره می‌کنیم که شاید بیش از هر چیز دیگری وجهه ملی هدایت را نشان می‌دهد. مقصودم جنبه ملی آثار او است. مطالعه و تشریح زندگی روزانه مردم ایران، بعنوان موضوع کار هنری در ادبیات ایران کاملاً تازه‌گی دارد. هدایت یکی از نخستین کسانی است که یکی از قالبهای هنری را در خدمت این طرح و تصویر گذاشت. او با استعدادی کمیاب در

محیط‌های آشنا، جمعی از قهرمانان بسیار متنوع آفرید که در عین حال بارفتار و گفتار و هزاران نکات جزئی دیگرشان عمیقاً ایرانی هستند حتی عجیب‌ترین، آنها نیز هزار ریشه در زمین ایران دارد. ایران امروز نیز در این آثار، هر چند که ممکن است کاملاً وصف نشده باشد یا یادید غیر عادی تصویر شود، اما در هر حال حضورش انکار ناپذیر است.

نمی‌دانم که باید احساس شخصی و دردناکی را هم در اینجا بگویم؟ چنین بنظر می‌رسد که برغم همه چیز در این آثار متنوع و غنی چیز ناتمامی وجود دارد، این آثار ناتمام مانده است اما نه بر اثر مرگ زودرس نویسنده آن، بلکه در نتیجه سر خوردگی و دل‌سردی که هرگز او را ترک نگفت. اغلب، خواننده‌ای که یکی از داستانهای هدایت را تمام می‌کند، دچار این احساس می‌شود که داستان زودتر از موقع تمام شده است و باید چیزی در آن می‌بود که اکنون نیست. نمی‌دانم من دچار وهم شده ام و یا همانطور که خود صادق هدایت در باره کافکا گفته، «در این آثار ناتمام او جان کلام گفته نشده است!» آیا واقعاً آن نومی‌دی بیمارانه‌ای که بردوش او فشار می‌آورد، توانسته است او را از بکار بستن همه استعداد خود باز دارد. من قضاوت در این باره را بعهده آنان که وارد ترند می‌گذارم.

این آثار، همین گونه که هست، چیز پرارزشی است که باید بوسیله مترجمان زبردستی به فرانسویان معرفی شود. در ایران نیز با عشق و علاقه خواننده شود و حتی با علاقه در باره اش بحث و تحلیل شود؛ وابستگی عمیق این آثار به سرزمینی که در آن آفریده شده است چنین حقی را با آن می‌دهد. این آثار سرمشق دسته‌ای از نویسندگان جوان است که چون هدایت علاقه آتشی به میهن‌شان دارند و مانند او اضطرابها و امیدهاشان را بیان می‌کنند. رومان و داستان ایرانی در مرحله رشد خویش است، موضوعات وسیع تری می‌یابد و صدایش رساتر می‌شود و هیچ‌شکی ندارم که نوید شکفتگی تابناکی را می‌دهد. پیشگامی در این راه از آن صادق هدایت خواهد بود. و شاید آیندگان روزی تعجب خواهند کرد از اینکه کسیکه چنین بندر پر حاصلی افشاند، خود را تنها و نفرین شده می‌انگاشته است.

پایان

ترجمه رضا سید حسینی